



Res. article

Journal of Research in Narrative Literature, Razi University

Vol. 10, Issue 1, Spring 2021, 49-65.

Types of “Co-Presence” and “Hypertextuality” Pre-text of Alexander's Story Ferdowsi's *Shahnameh* Beyond the Text of Hakim Nezami's *Sharafnameh* Due to Gerard Genette's Theory

Seyed Ali Akbar Shariatifar ¹

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Sabzevar Branch; Islamic Azad University, Sabzevar, Iran

Received: 07/06/2020

Accepted: 02/02/2021

Abstract

Intertextuality is a literary approach that allows critics to examine the links between the works in a scientific and systematic ways. The relationship of texts is a topic that was considered by researchers with structuralism. The first time, Kristova used “intertextuality” in textual relations. Later, people studied intertextual issues from different perspectives. One of them was Gerard Genette, who studied the intertextual relations in a broader and more systematic ways with all its variations and called it Hypertextuality. Genette is one of the most important theorists of this approach, which plays a key role in its application. Genette discusses the relationship of a text to each other. One of the intertextual concepts is the explicit and implicit influence of literary texts from other sources. This article uses library and analytical research methods with the aim of establishing a relationship between the intertextual theory of Genette and the types of influences from each other. The subject of his research is Alexander's *Sharafnameh* as a pre-text to examine and analyze them together based on Genette's views and they try to answer the following questions such as whether the pre-text of Alexander's story *Shahnameh* had an effect on the back text of Alexander's story *Sharafnameh*?

Keywords: Alexander, *Shahnameh*, *Sharafnameh*, Genette, Equality, Intertextuality, Hypertextuality.



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دوره دهم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰، صص ۶۵-۷۵.

گونه‌های «هم‌حضور» و «تراگونگی» پیش‌متن داستان اسکندر شاهنامه فردوسی در پس‌متن شرفنامه حکیم نظامی؛ براساس نظریه ژرار ژنت

سید علی اکبر شریعتی فر^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۴

دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۶

چکیده

بینامتنیت رویکردی ادبی است که به منتقدان این امکان را می‌دهد تا به شیوه‌ای علمی و نظام‌مند، پیوندهای میان آثار را بررسی کنند. ارتباط متون موضوعی است که با ساختارگرایی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفت. نخستین بار ژولیا کریستوا در روابط متون، «بینامتنیت» را به کار برد. پس از وی افرادی به بررسی مباحث بینامتنی از دیدگاه‌های متفاوت پرداختند. یکی از آنان ژرار ژنت است که روابط میان‌متنی را با تمام تغییرات آن، گسترده‌تر و نظام‌یافته‌تر بررسی کرد و آن را ترامنتیت نامید. ژنت یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این رویکرد است که در کاربردی کردن آن نقش اساسی دارد. ژنت، ارتباط یک متن با متون یکدیگر را مطرح کرده است. یکی از مفاهیم بینامتنی، تأثیرپذیری صریح و غیر صریح و ضمنی متون ادبی از منابع دیگر است. نوشتار پیش رو با شیوه کتابخانه‌ای و تحلیلی با هدف برقراری ارتباط میان نظریه بینامتنیت ژنت و گونه‌های تأثیر و تأثر متون از یکدیگر، موضوع پژوهش خود را داستان اسکندر شرفنامه به‌عنوان «پس‌متن» و داستان اسکندر شاهنامه به‌عنوان «پیش‌متن» انتخاب کرده تا در مقایسه با یکدیگر براساس آرای ژنت، آن‌ها را بررسی و تحلیل کند و پاسخ پرسش‌هایی همچون آیا پیش‌متن داستان اسکندر شاهنامه در پس‌متن داستان اسکندر شرفنامه تأثیر داشته است؟ و چگونگی ارتباط پیش‌متنی و پس‌متنی براساس نظریه ژرار ژنت را روشن سازد.

کلیدواژه‌ها: اسکندر، شاهنامه، شرفنامه، ژنت، همان‌گونگی، بینامتنیت، پیش‌متنیت.

۱. مقدمه

متن اسکندر و سرگذشت اسکندر فرزند فیلیپ دوم مقدونی که قدیمی‌ترین روایت مشهور از حکایت‌های اسکندر در زبان فارسی است، از دیرباز موضوع بسیاری از کتاب‌های تاریخی و ادبی ملت‌های مختلف بوده است و روایت‌ها و افسانه‌هایی به زبان‌های گوناگون از جمله یونانی، لاتینی، پهلوی، عربی، فارسی، سریانی، عبری و... از آن نگاشته شده است که هر یک با نگرش خاصی به شرح زندگی و احوال او پرداخته‌اند (افشار، ۱۳۸۷: ۱۸-۲۳). سرگذشت تاریخی وی را می‌توان در پاره‌ای از منابع اروپایی به‌روشنی دریافت؛ اما شخصیت تاریخی اسکندر در منابع ایرانی - اسلامی دست‌خوش تغییر و تبدیل‌های بسیار شده است، به گونه‌ای که عنصر افسانه بر حقیقت تاریخی غلبه یافته است (کیوانی، ۱۳۷۷: ۳۴۹).

از راه همین قصه‌های تاریخی و منابع گوناگون و تفسیر و تبدیل‌های بسیاری که در حق اسکندر آورده‌اند و براساس نگرش‌های خاص در شرح حال شخصیت اسکندر در ادب فارسی، در طول سال‌ها، نوعی از آثار ادبی به نام «اسکندرنامه»ها را به‌وجود آورده که امروزه نمونه‌هایی از آن‌ها به نظم و نثر موجود است. در پدید آمدن این آثار، پیش‌متن‌های بسیاری مؤثر بوده‌اند که نخستین نمونه آن را می‌توان روایت کالیستنس^۱ (۳۶۰-۳۲۷) مورخ هم‌عصر اسکندر دانست؛ چنان‌که گفته‌اند، نوشته کالیستنس پس از چندی از میان رفت تا آنکه در قرن دوم میلادی، قصه‌پرداز مصری با گردآوری روایت‌های موجود از سرگذشت اسکندر، کتابی نوشت که به داستان کالیستنس دروغین معروف است (افشار، ۱۳۸۷: ۱۹؛ کیوانی، ۱۳۷۷: ۳۵۰؛ باج، ۱۸۹۶: ۵۳). آن درواقع، پیش‌متن بسیاری از روایت‌هایی است که در دوره‌های بعد با آمیخته‌شدن به افسانه‌ها و عناصر فرهنگی، اعتقادات بومی و دینی ملل مختلف به زبان‌های مختلف همچون سریانی، پهلوی، عربی، ارمنی و جز آن ترجمه شده‌اند و مطالب زیادی به آن افزوده شده است (کیوانی، ۱۳۷۷: ۳۶۷).

ترجمه‌ها یا تحریرهایی به زبان عربی یا ترجمه برخی از آن‌ها به فارسی که نمونه‌های آن را می‌توان در متونی همانند تاریخ طبری، بلعمی، دینوری و... که این آثار به‌نوعی منابع و الگوی اسکندرنامه‌های منظوم هستند، مشاهده کرد (صفا، ۱۳۷۰: ۴۷۰).

با توجه به بررسی‌ها می‌توان گفت متن اسکندرنامه که قدیمی‌ترین روایت مشهور از حکایات اسکندر در زبان فارسی است و تاریخ تحریر آن را می‌توان میان قرن ششم تا هشتم هجری تخمین زد و به‌طبع قسمتی از عقاید و اخبار مربوط به اسکندر و متداول میان عامه را که زبان‌به‌زبان و سینه‌به‌سینه از عهد قدیمی‌تر بدان

عصر رسیده بود، با زبانی روان و بیانی گیرا به دوران، نقل کرده است و ما را با افکار خرافی گذشتگان و تصوّرات غیر معقول پیشینیان درخصوص اسکندر آشنا می‌سازد. سرایندگان و نویسندگان بلندمرتبه نیز این قصّه پر آوازه را به صورت متعدّد و با روایت‌های مختلف در آثار منظوم و منثور فارسی مندرج ساخته‌اند. از رهگذر همین قصّه‌های تاریخی و منابع اساطیری نام اسکندر و حدیث حیاتش و اقوالی که در حق او گفته‌اند به ادب فارسی و به‌خصوص در شعر آورده شده است.

بر این اساس، متون بسیاری در شکل‌گیری/اسکندرنامه‌های منظوم در ادب فارسی تأثیر داشته‌اند و این موضوع وجود ارتباط بینامتنی آشکاری را در این آثار تأیید می‌کند، چون میان روایت/اسکندرنامه نظامی با روایات شاهنامه فردوسی ارتباط هم‌حضوری وجود دارد. در نوشتار پیش‌رو، ارتباط میان‌متنی داستان اسکندر شاهنامه فردوسی با شرفنامه نظامی از دیدگاه ژرار ژنت^۱ بررسی می‌شود تا میزان و چگونگی تأثیرپذیری شرفنامه از شاهنامه مشخص شود و نشان داده شود که این تأثیرات در چه حوزه‌هایی بیشتر اتفاق افتاده و تا چه اندازه‌ای آگاهانه بوده است.

در اینجا ضروری است تا به مباحث بینامتنی از منظر ژرار ژنت که بیشتر از آرای دیگران کاربردی است و برای بررسی این نوع آثار سازگاری دارد، اشاره شود.

۱-۱. مسئله پژوهش

بحث پژوهش، شیوه‌های بهره‌گیری از نظریه‌های بینامتنی است که پرسش‌هایی را مطرح می‌نماید. - میزان تأثیر پیش‌متنی در پس‌متنی. - چگونگی روابط پیش‌متنی را می‌توان براساس نظریه ژرار ژنت سنجید.

۱-۲. فرضیه پژوهش

می‌توان گفت هر متنی با تکیه بر پیش‌متن ایجاد شده است؛ به گونه‌ای که شاید بتوان گفت کمتر متنی هست که بدون پیش‌متن ایجاد شده باشد؛ بنابراین هر پیش‌متنی در حوزه‌های گوناگون سبکی و زبانی و موضوعی، به‌ویژه در متون ادبی پس از خود می‌تواند تأثیرگذار بوده و موجب طرح‌شدن متن‌های دیگر گردد؛ بنابراین باید گفت که داستان اسکندر شاهنامه در تولید شرفنامه نظامی نقش اساسی داشته است.

۱-۳. هدف پژوهش

پژوهش‌های گسترده‌ای درباره داستان اسکندر در شاهنامه و شرفنامه در منابع تاریخی صورت پذیرفته است و پژوهشگران زیادی داستان اسکندر را در شرفنامه و اسکندرنامه بررسی کرده‌اند؛ اما تاکنون پژوهشی

در خصوص تأثیر پیش متن داستان اسکندر شاهنامه در پس متن شرفنامه انجام نشده است. در نوشتار پیش رو سعی شده است به این موضوع پرداخته شود. انجام این پژوهش می‌تواند برای کسانی که بیشتر تمایل به آشنایی تأثیر پیش متن‌ها در پس متن‌ها دارند، مفید و راه‌گشا باشد.

۴-۱. روش پژوهش

جستار پیش رو با تکیه بر شیوه توصیفی - تحلیلی و استفاده از روش کتابخانه‌ای، کوشیده است تا روابط بینامتنیت داستان اسکندر شاهنامه را با شرفنامه نظامی بررسی و معرفی کند. برای این منظور ابتدا نظریه‌های مربوط به ژرار ژنت را از کتاب خود او و دیگر منابع گردآوری کرده و سپس با مقایسه آیات شرفنامه با شاهنامه تأثیر و تأثر آن‌ها را از یکدیگر مشخص و تحلیل کرده است.

۵-۱. پیشینه بینامتنیت

اصطلاح بینامتنیت^۱ که برای نخستین بار ژولیا کریستوا^۲ پس از بررسی آرا و افکار باختین^۳ (مبتنی بر مکالمه‌باوری) آن را مطرح کرد، ریشه در آرای دوسوسور^۴ دارد (مکاریک^۵، ۱۳۸۵: ۷۲). اعتقاد دوسوسور اشاره به معناسازی عناصر موجود در دستگاه نشانه از راه روابط تلفیقی و مشارکتی با دیگر نشانه‌های موجود و محتمل در متن و همچنین تمایز زبان و گفتار که بعدها در بینامتنیت استفاده و سبب تغییر نگرش در نقد ادبی شد، به همراه مجموعه آرای باختین زمینه‌ساز جریانی شد که از آن به بررسی روابط نشانه‌ها در روابط اجتماعی تعبیر می‌شود (احمدی، ۱۳۷۲: ۱۴؛ رامان سلدن، ۱۳۸۴: ۵۸).

باختین در «منطق مکالمه» یا مکالمه‌باوری^۶ که مهم‌ترین دستاورد وی در پیوند با بینامتنیت است، می‌گوید: «هر سخن با سخن‌های پیشین که موضوع مشترکی داشته باشند و با سخن‌های آینده که به یک معنا پیش‌گویی و واکنش به آن‌هاست، گفتگو می‌کند.» (احمدی، ۱۳۷۲: ۹۳) و الگوی معنایی آن به آنچه پیش‌تر گفته شده، وابسته است و شیوه دریافت آن به وسیله دیگران در آینده خواهد بود (آلن، ۱۳۸۵: ۳۵). سبب شد تا کریستوا تحت تأثیر باختین اصطلاح «بینامتنیت» را مطرح کند.

به باور کریستوا، هر متن از همان آغاز در قلمرو قدرت پیش‌گفته‌ها و متون پیشین است. او عقیده دارد که هیچ مؤلفی به یاری ذهن اصیل خود به آفرینش هنری دست نمی‌زند؛ بلکه هر اثر واگویی‌ای از مراکز شناخته و ناشناخته فرهنگ است (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۲۷؛ آلن، ۱۳۸۵: ۵۸)؛ همچنین وی بر این باور است که متون از

1. Intertextuality
2. Julia Kristeva
3. Bakhtin
4. de Saussure
5. Makaryk
6. Dialogism

همه متون پیشین بهره گرفته‌اند و نظام نشانه‌های آن را دگرگون و دستگاه نشانه‌ای جدید را بازنمایی کرده‌اند؛ و از «جای گشت» که در نظر او نیروی مؤلف در گذر از یک نظام نشانه‌ای به نظام نشانه‌ای دیگر است و در این باره از فرایند جای گشت متن سخن می‌گوید. بر این اساس می‌توان گفت اندیشه باختین و تأثیر آن بر کریستوا هم به‌عنوان نوعی «پیش‌گفته» است (رک: کریستوا، ۱۹۸۴: ۵۹؛ آلن، ۱۳۸۵: ۸۲).

پس از کریستوا، کسانی همانند رولان بارت^۱، مایکل ریفاتر^۲ و ژنت روابط میان متنی با متن‌های دیگر را بررسی کردند. در این میان کار ژرار ژنت بسیار گسترده‌تر و نظام‌یافته‌تر از دیگران است.

مطالعات ژنت قلمرو ساختارگرایی و پساساختارگرایی و نیز نشانه‌شناسی را دربر می‌گیرد و همین امر به او اجازه می‌دهد تا روابط میان‌متنی را با تمام متغیرهای آن بررسی و مطالعه کند (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۵). او مجموعه این روابط را که چگونگی ارتباط یک متن با متن‌های دیگر است «ترامنتیت»^۳ می‌نامد. هرچند بین نظریات ژرار ژنت و کریستوا در مفهوم «بینامنتیت» تفاوتی وجود دارد که این تفاوت را نیز باید در نگاه آن‌ها جستجو کرد.

کریستوا، بینامنتیت را از عناصر شکل‌دهنده متن می‌داند؛ و بینامنتیت را برخلاف تصور بیشتر افراد به‌هیچ‌وجه بررسی تأثیرگذاری متنی بر متن دیگر نمی‌داند؛ درحالی‌که ژنت به‌روشنی در جستجوی روابط تأثیرگذاری و تأثیرپذیری متون است و به‌ویژه در روابط «بیش‌متنتیت» تأثیرگذاری میان دو یا چندین متن در محور اصلی مطالعات وی است. این موضوع نظریات ژنت را در بررسی متون، کاربردی‌تر از نظریات کریستوا می‌کند؛ همچنین بینامنتیت کریستوایی همه گونه‌های روابط میان‌متنی را در گونه بزرگی که همان «بینامنتیت» است، بررسی می‌کند و در بیشتر مطالعاتش به بررسی روابط هم‌عرض متون باهم می‌پردازد؛ اما ژنت افزون بر روابط هم‌عرض میان دو متن، روابط طولی آثار را نیز بررسی می‌کند که مکمل بررسی‌های متنی است (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۵-۸۶).

این عوامل و همچنین سازگاری نظریات وی در بررسی بسیاری از متون سبب شد در نوشتار پیش رو، اسکندرنامه فردوسی و نظامی براساس نظریات وی بررسی شود تا با مشخص شدن عناصر مشترک (بینامنتی) این دو متن، چگونگی و میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن‌ها نیز مشخص شود.

۲. بینامنتیت (هم‌حضوری)

ژنت در مقدمه کتاب «الواح بازنوشتی» درمورد بینامنتیت می‌نویسد: «من به‌نوبه خودم آن را بی‌شک شیوه‌ای

1. Roland Barthes
2. Michael Riffater
3. Transtextuality

محدود به وسیله یک رابطه هم‌حضوری میان دو یا چندین متن تعریف می‌کنم؛ یعنی به‌طور اساسی و اغلب با حضور واقعی یک متن در دیگری.» (ژنت، ۱۹۹۷: ۸)

تعریف ژنت ناظر بر بعد محدودتری از روابط میان‌متنی است و آن رابطه دو متن براساس هم‌حضور است؛ به عبارت دیگر، هر گاه بخشی از یک متن (اسکندر شاهنامه) در متن دیگری (شرفنامه) حضور داشته باشد، رابطه میان این دو رابطه «بینامتنی» محسوب می‌شود ژنت این نگرش به بینامتنیت را سه نوع می‌داند: الف: صریح و اعلام‌شده؛ ب: غیر صریح و پنهان‌شده؛ ج: ضمنی (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۷).

۱-۲. بینامتنیت صریح

بینامتنیت صریح و اعلام‌شده، عبارت است از حضور آشکار متنی در متن دیگر؛ به عبارت روشن‌تر، در این نوع بینامتنیت، مؤلف متن دوم نمی‌خواهد که مرجع متن خود؛ یعنی متن اول را پنهان کند. این نوع از بینامتنیت (هم‌حضوری آشکار) در آثار مورد بررسی ما نمونه‌های آشکاری دارد. اولین نشانه‌های آن، تصریح خود مؤلفان به روایانی است که نقل مطلب از آثار آن‌ها صورت گرفته است. این ویژگی در هر دو اثر دیده می‌شود. فردوسی در آغاز ماجرای فور از گوینده‌ای پهلوی نام می‌برد:

چنین گفت گوینده پهلوی شگفت آیدت کاین سخن بشنوی

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۰۳/۸۳۰)

نظامی بیشتر از فردوسی به ذکر منابع پرداخته است. وی افزون بر اینکه در ابتدای شرفنامه به نقد منابع خود پرداخته، در آغاز برخی از بخش‌های آن به روایان و منابعی نیز اشاره کرده است و بیشتر اوقات بر این است تا بگوید داستان را از قول دیگری روایت می‌کند؛ برای نمونه در ابتدای ماجرای دانش‌آموختگی اسکندر از قول «گزارنده درج دهقان نورد» (نظامی، ۱۳۸۱: ۶۶۰/۸۹۴) و در آغاز نبرد اسکندر با دارا از قول «گزارنده‌تر پیری از موبدان» (همان: ۱۹۱۴/۶۹۶) روایت می‌کند و در داستان خواستگاری اسکندر از روشنک، «گزارش گر دفتر خسروان» (همان: ۲۹۵۵/۷۳۰) یا «گزارنده نیک و بدهای خاک»؛ «گزارنده بیت غرا»؛ «چرب گوی شیرین گزار»؛ «گزارنده عقد گوهر کشان»؛ «گزارنده نقش دیبای روم» و... را راوی معرفی می‌کند. این تصریحات نمایان‌گر «بینامتنیت صریح» در این آثار هستند.

۲-۲. بینامتنیت غیر صریح

بینامتنیت غیر صریح، بیانگر حضور پنهان متنی در متن دیگر است این نوع بینامتنیت می‌کوشد تا مرجع بینامتن خود را پنهان کند و این پنهان‌کاری به دلیل ضرورت ادبی نیست؛ بلکه دلایل فراادبی دارد. در این گونه بینامتنیت، باید با توجه به پیش‌خواننده او عهد ذهنی از متون به آن رسید. هم‌حضوری در

اسکندرنامه فردوسی و شرفنامه نظامی بیشتر از راه «نقل به معنا» صورت گرفته است. (احمدی، ۱۳۷۲: ۳۲۰) هرچند در این دو منظومه به مسائلی متضاد با یکدیگر نیز برمی‌خوریم که ناشی از داشتن منابع متفاوتی است که در اختیار راویان این دو روایت قرار داشته است؛ برای مثال موضوع «تقدّس آتش»، «توجّه به آیین زرتشت»، «لشکرکشی اسکندر به مصر» «حرکت اسکندر به شرق» و «شیوه عمل در قتل دارا»؛ اما شرفنامه نظامی وام‌گیری‌ها و نقل روایت‌های آشکار و صریح از پیش‌متن خود دارد تا حدّی که شرفنامه را می‌توان متنی که در ارتباط مستقیم با ساختار و محتوای اسکندرنامه فردوسی است در نظر گرفت و به بیان مشترکات آن دو پرداخت.

«نبرد اسکندر با دارا»، «برخورد اسکندر با کید هندی»، «ماجرای اسکندر و فور»، «داستان قیدافه (نوشابه)»، «ماجرای سرزمین ظلمات و جستجوی آب حیات»، «برخورد با یاجوجیان و بستن سدّ اسکندری» و... مواردی مشترک بین این دو اثر هستند؛ افزون بر این، مشترکات موضوعی که در دو داستان شاهنامه و شرفنامه وجود دارد در هردو اثر بعضی ابیات و پاره‌ای مضامین یافت می‌شود که کمابیش شکل توارد و مشابهت صریح دارند مثل «وصیت‌نامه دارا در هردو اثر»، «گفت‌وگوی قیدافه فردوسی و نوشابه نظامی با اسکندر در نقش سفیر» چه از لحاظ فرم چه از بُعد مضمون، نزدیکی تام به هم دارند که شبلی نعمان این قسمت‌ها را مصراع به مصراع مقایسه کرده و ماهرانه به بررسی و تطبیق آن پرداخته است؛ فردوسی می‌گوید:

به روز نبرد آن یل ارجمند به شمشیر و زوبین و گرز و کمند
برید و درید و شکست و بیست یلان را سر و سینه و پا و دست

(فردوسی)

نظامی می‌فرماید:

به یک زخم آن گرز پولاد لخت ستد جان از آن آبنوسی درخت
سر و گردن و سینه و دست و پا ز سر تا قدم خرد و درهم شکست

(نظامی)

پی افکندم از نظم کاخی بلند ز برف و ز باران نیابد گزند

(فردوسی)

نه حرفی که عالم ز یادش برد نه باران بشوید؛ نه بادش برد

(نظامی)

آوردن نمونه‌هایی از این گونه ابیات مقارن کم نیست که هم در فرم و مضمون کمابیش یکی هستند.

۲-۳. بینامتنیت ضمنی

گاهی نیز مؤلف متن دوم، قصد پنهان کاری بینامتن خود را ندارد و به همین دلیل نشانه‌هایی را به کار می‌برد که با این نشانه‌ها می‌توان بینامتن را تشخیص داد و حتی مرجع آن را نیز شناخت؛ اما این عمل هیچ‌گاه به صورت صریح انجام نمی‌گیرد و به دلایلی به اشارات ضمنی بسنده می‌شود.

بخش عمده‌ای از روابط بینامتنی *شرفنامه* و داستان اسکندر *شاهنامه*، در حوزه مضمون‌پردازی و موتیوهای تکرار شونده است؛ نمونه‌های این مضامین سفر دو مرحله‌ای است که در هر دو اثر وجود دارد و پیونددهنده زنجیره حوادث داستانی این دو اثر است یا شخصیت اسکندر و مضمون‌سازی‌ها در مورد شخصیت و خصایص وی همانند مشورت‌پذیری، دانش دوستی، کنجکاوی برای مشاهده عجایب، ابداع‌گری (ساختن آیین، سدسازی، ساختن اسطراب و...) نمونه‌ای از ارتباطات میان‌متنی این دو اثر است. بینامتنیت ضمنی نیز در این دو اثر قابل ملاحظه است؛ این گونه که بیشتر از راه کنایات، اشارات، تلمیحات صورت می‌پذیرد به دو صورت مشاهده می‌شود: ارجاعات و اشاراتی که در متن نظامی نسبت به پیش‌متن *شاهنامه* وجود دارد. بخشی از ارتباط متنی آن با پیش‌متن خود با اشارات و تلمیحات به بخش‌هایی از زندگی اسکندر، «ماجرای اسکندر و ایرانیان»، «سرزمین ظلمات و جستجوی آب حیات»، «داستان فور و کید و غار کیخسرو» و... است؛ در این زمینه بدون ارجاع مستقیم خواننده به پیش‌متن‌ها، با اشاراتی گذرا وجود آن ماجراها را گوشزد می‌کند و خواننده در صورت اطلاع از متون قبل و «دانش بینامتنی» می‌تواند آن‌ها را شناسایی کند. بخش دوم این نوع بینامتنیت در ارتباط با حکایت‌های فرعی و ضمنی است که نظامی آن‌ها را از متون دیگر وام گرفته‌اند و به نام مؤلفان تصریحی ندارند؛ همانند «حکایت نگارگری رومیان و چینیان» که در هر دو اثر وجود دارد (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۸۹).

۳. بیش‌متنیت (تأثیر و تأثر)

یکی دیگر از روش‌های بررسی روابط میان دو متن که انطباق‌پذیری بسیاری برای بررسی اسکندرنامه‌ها دارد، «بیش‌متنیت» است. این رویکرد بر گرفتگی‌های متون را از یکدیگر بررسی می‌کند؛ به عبارت دیگر در بیش‌متنیت تأثیر متنی بر متن دیگر بررسی می‌شود و نه حضور آن (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۹۵). ژنت بیش‌متنیت را چنین تعریف می‌کند: «هر رابطه‌ای که موجب پیوند میان یک متن با یک متن پیشین باشد، چنان‌که این پیوند از نوع تفسیری نباشد» (ژنت، ۱۹۹۷: ۵)؛ بنابراین موضوع بیش‌متنیت موضوع متن‌های بازنوشته‌شده بر اساس متن‌های پیشین است (نامور مطلق، ۱۳۸۴: ۱۰). «بیش‌متن» متنی است که از یک «پیش‌متن» در جریان یک فرایند دگرگون‌کننده ناشی شده است. از دیدگاه ژنت رابطه برگرفتگی به دو دسته کلی

«همان‌گونگی» و «تراگونگی» قابل تقسیم است (ژنت، ۱۹۹۷: ۵۶).

هدف «همان‌گونگی» تغییر نیست و اساس کار حفظ نسخه اصلی است؛ درحالی‌که تراگونگی براساس تغییر بنا شده است؛ بنابراین تمایز این دو مقوله در هدفمندبودن تغییر و میزان آن است. در تراگونگی که مهم‌ترین و متنوع‌ترین رابطه بیش‌متنیت است، تغییرات و دگرگونی‌های بسیاری می‌تواند در بیش‌متن نسبت به متن‌های پیشین آن ایجاد شود.

نخست ضروری است مرز میان همان‌گونگی و تغییر در این آثار مشخص شود. مهم‌ترین مسئله برای اثبات تغییر در این آثار، تصریح خود نویسندگان به هدفمندبودن تغییر است. نظامی در ابتدای شرفنامه، در اشاره به شیوه فردوسی چنین می‌گوید:

نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود همان گفت کز وی گزیرش نبود
دگر از پی دوستان زلّه کرد که حلوا به تنها نشایست خورد

(نظامی، ۱۳۸۱: ۴۹۹/۵۰۰: ۶۴۶)

سپس اشاره می‌کند که خود در پی همان‌گونگی و بازگویی گفته‌های دیگران نیست:

نظامی که در رشته گوهر کشید قلم دیده‌ها را قلم در کشید
به ناسفته درّی که در گنج یافت ترازوی خود را گهرسنج یافت

(همان: ۵۰۲-۵۰۱/۶۴۶)

در این پیشه چون پیشوای نوی کهن پیشگان را مکن پیروی

(همان: ۵۱۱/۶۴۷)

و به همان‌گونگی نکردن از کار فردوسی چنین اشاره می‌کند:

مگوی آنچه دانای پیشینه گفت که در دُر نشاید دو سوراخ سفت

(همان: ۵۰۹/۶۴۷)

باوجود این، تأثیر کار فردوسی بر متن نظامی آشکار است و نظامی آگاهانه درمورد تأثیرپذیری‌ها و تکرارها به توجیه مخاطب می‌پردازد و آن را امری ناگزیر می‌داند:

مگر در گذرهای اندیشه گیر که از بازگفتن بود ناگزیر

(همان: ۵۰۱)

یا اصلاح نادرست‌هاست که او را بدین کار وامی‌دارد:

کجا پیش پیرای پیر کهن غلط رانده بود از درستی سخن

غلط گفته را تازه کردم طراز بدین عذر واگفتم آن گفته باز

(همان: ۶۷۹۲-۶۷۹۱/۸۶۵)

به‌طور کلی نظامی در پی تغییر است، تغییری که از دیدگاه وی چنین تعریف می‌شود:

نهادم ز هر شیوه هنگامه‌ای مگر در سخن نو کنم نامه‌ای

(همان: ۵۴۱)

با وجود نیت آشکار تغییر در متن *شرفنامه*، هم‌حضورهای و تأثرات بسیاری در آن وجود دارد. یکی از علل آن را می‌توان در نگرش و استنباط نظامی از تقلید دانست. چنین به‌نظر می‌رسد که نظامی بیشتر به روایت دگرگونه از گزارش‌های احوال اسکندر به‌عنوان عامل تغییر نظر دارند؛ بر این اساس، سیر رویدادها و جزئیات و ترتیب حوادث را نسبت به روایت پیش‌متن خود برهم می‌زنند؛ اما طبق سنت «نظیره» گویی برخی از تقلیدهای ساختاری، سبکی و محتوایی را جزو اصول نظیره‌نویسی و امری طبیعی در این نوع تلقی می‌کنند؛ به همین سبب با وجود بن‌مایه‌ها و مضامین مشترک در روایت‌ها، به تغییر قسمت‌هایی از آن می‌پردازند؛ برای نمونه «نبرد اسکندر با دارا» در داستان فردوسی و نظامی وجود دارد؛ در *اسکندرنامه* فردوسی جنگ در چهار مرحله اتفاق می‌افتد و پیروزی مسلم از آن اسکندر است.

طی جنگ و گریزی طولانی، نظامی جنگ را یک مرحله‌ای و دشوار می‌داند و زخمی شدن اسکندر در این نبرد می‌شود و در برابر دارا احساس ضعف می‌کند و به همین دلیل با تطمیع دو تن از سرداران دارا، به نام‌های «ماهیار» و «جانوسیار» علیه وی توطئه می‌چینند تا اینکه دارا به دست این دو «دستور» خودش و با تحمل دشنه‌ای چند بر سینه خود کشته می‌شود. چنان‌که در این روایت‌ها پیداست، بن‌مایه نبرد دشوار و توطئه علیه دارا در هر دو اثر وجود دارد؛ اما تفاوت در چگونگی نبرد و رفتار شخصیت‌ها، عنصر اصلی تغییر این روایت‌هاست؛ که در این مرحله طبیعی‌ترین حالت برخورد یک شاه غالب با شاه مغلوب و قابل ترحم، به‌چشم می‌خورد.

ماجرای اسکندر و خاقان چین در روایت نظامی همانند نمونه پیش‌گو، با وجود اندک تفاوت‌هایی با روایت فردوسی سازگاری دارد. در اثر فردوسی اسکندر ناشناس به‌عنوان فرستاده‌ای نزد خاقان می‌رود و پیام باج‌خواهی و لزوم فرمان‌برداری از اسکندر را به او ابلاغ می‌کند. خاقان بدون ناسازگاری و تنش آن را می‌پذیرد و سخاوتمندانه با او برخورد می‌کند و این امر سبب شرمساری اسکندر می‌شود.

اسکندرنامه نظامی نیز در روایت خود به سازش خاقان با اسکندر و برخورد هوشمندانه و حکیمانه او اشاره می‌کند. با این تفاوت که در روایت نظامی، خاقان چین ناشناس نزد اسکندر می‌رود؛ همچنین در

روایت نظامی متبته کردن اسکندر به گونه‌ای دیگر (لشکرکشی خاقان در برابر اسکندر) صورت می‌پذیرد تا وی متوجه شود سازش خاقان با او نه به‌خاطر ضعف، بلکه برای پرهیز از جنگ و خونریزی است. در این دو روایت می‌توان به بن‌مایه‌ای مشترک که همان «هم‌حضوری» و بعد نیز «تراگونگی» است، دست یافت.

تراگونگی به‌شکل‌های مختلف در متون به‌وجود می‌آید و می‌توان آن را از نظر نوع تغییر به سه دسته کاهش، افزایش و جابه‌جایی (جانشینی) تقسیم کرد. در متون مورد بررسی نیز عنصر «تراگونگی افزایش» که انواع شعری، مثل افسانه (مانی صورت‌گر در شرفنامه با ۲۵ بیت)؛ افسانه رفتن اسکندر به قلعه سریر (۱۰۹ بیت)؛ افسانه آب حیات (۳۱۰ بیت)؛ تمثیل (ر.ک: بند ۶، ۲۷ بیت؛ بند ۹، ۶۲ بیت؛ بند ۱۵، ۶۷ بیت و...) توصیف، مناظره و اندرز... در پی گسترش یا بند و بسط‌دادن سوژه و پی‌رنگ داستان است که عامل تعیین‌کننده ویژگی‌ها و تغییر این آثار نیز هست.

اسکندرنامه فردوسی ۲۵۱۱ بیت است؛ درحالی که فقط *شرفنامه* نظامی ۶۸۰۰ بیت و *اقبال‌نامه* که دور دوم زندگی اسکندر را شامل می‌شود، ۳۵۰۰ بیت دارد. با توجه به این تفاوت‌ها، می‌توان حجم چشم‌گیر اثر نظامی را در مقایسه با پیش‌متن آن (داستان اسکندر شاهنامه) مشاهده کرد که نشان‌گر فرایند «افزایش» است. در اینجا چگونگی فرایند «افزایش» در کار نظامی با متن فردوسی بررسی می‌شود.

فرایند «افزایش» به سه شیوه توسعه مضمونی، افزایش سبکی و گسترش مضامین در کنار گسترش سبکی صورت می‌گیرد. (نامور مطلق، ۱۳۸۴: ۱۱) نوع سوم این‌گونه از تغییرات (گسترش مضمونی و گسترش سبکی) در *شرفنامه* نمایان است و مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. نظامی بسیاری از مختصات سبکی و مضمونی فردوسی را در اثر خویش به کار بسته است. او افزون بر اینکه به *اسکندرنامه* فردوسی نظر داشته است، بسیاری از ویژگی‌های ساختاری، سبکی و محتوایی *شاهنامه* وی را نیز پذیرفته است. برخی از این ویژگی‌ها الهام‌بخش نظامی، در ایجاد تغییرات محتوایی و سبکی در *شرفنامه* است.

فردوسی در سراسر *شاهنامه* افزون بر بیان مضامین و داستان‌های حماسی به بیان داستان‌های غنائی نیز پرداخته است که در بستری از رشادت‌ها و ایستادگی‌ها در برابر مطلوب و خواسته، رخ نموده است. (صفا، ۱۳۷۹: ۲۴۴-۲۴۶)؛ همچنین بزرگداشت خرد، نصایح و مواعظ، بیان مباحث فلسفی (همان: ۲۵۸) نیز در جای‌جای *شاهنامه* مشهود است.

هرچند می‌توان گفت نظامی این موضوع‌ها را تنها از *شاهنامه* دریافت نکرده، بلکه تاریخ مأخذ اصلی او بوده و در این کار با نهایت امانت و صداقت از میراث گذشتگان سود جسته و پاره‌ای از موضوعات تاریخی را برحسب سلیقه، دانایی و ذوق خود به‌نظم کشیده، اما باید گفت نظامی با بهره‌گیری از این مضامین و

مختصات فکری و سبکی و گسترش آن‌ها، صورت جدیدی به اسکندرنامه داده و آن را به آثاری مستقل باوجود برخی مشخصه‌های مطرح، تبدیل کرده است. در کنار این موارد، وارد کردن خصوصیات و ویژگی‌های داستانی به بستر تاریخی اسکندرنامه فردوسی و توصیفات به‌عنوان اصلی‌ترین تکیه‌گاه قصه‌ها که به نویسنده اجازه می‌دهد که بر جزئیات پرمعنی تکیه کند و به سه شیوه توصیف توضیح مستقیم، توصیف به یاری گفت‌وگو و توصیف به یاری آکسیون به شرح و توصیف مفصل مکانی همانند توصیف میدان‌های رزم، رویارویی پهلوانان، وصف ساز و برگ جنگی، توصیف عناصر طبیعی و لحظه‌های هجران و وصال، مجالس بزم؛ توصیف طبیعت همچون روز و شب که ابیاتی بی‌نظیر دارند، مثل:

دگر روز کاین بور بیجاده رنگ ز پهلوی شب‌دیز بگشاد تنگ

(شرفنامه، ۱۳۸۶: بند ۵۱، ص ۳۵۸، ب ۱۰).

استفاده بیش از حد از آرایه‌های ادبی، تشبیهات و استعاره‌ها که در این توصیف‌ها از همان شیوه نقاشی مینیاتوری با کلمات بهره برده است (حمیدیان، ۱۳۷۳: ۱۱۳) و شرح جزئیات رویدادها که باریک‌ترین مسائل را به زبان آبرومندان و شیوه مینیاتوری توصیف می‌کند، به گونه‌ای که عفت عمومی لگه‌دار نشود و خصوصی‌ترین موارد بزم و زندگی انسان را چنان توصیف می‌کند که گرد ملال بر رخ جامعه نپاشد؛ مثل ابیاتی که در توصیف نشاط اسکندر با کنیزک چینی آورده است (شرفنامه، ۱۳۸۶: بند ۵۶، ۴۱۲-۴۱۹) نیز توصیف دختر کید هندو که به‌عنوان تحفه به اسکندر داده شده بود در شرفنامه (همان: ۳۱۰) و اطناب درمورد آن‌ها همانند جنگ اسکندر با روسیان در شرفنامه که در هفت نوبت و در حدود ۸۰۰ بیت روایت می‌شود. یا شرح بزم اسکندر با «نیست اندر جهان» به‌ویژه در کار نظامی، شاهد گسترش‌های مضمونی، محتوایی و سبکی درون‌متنی فراوان هستیم. نوع دیگر از شگردهای گسترش، استفاده از حکایت‌های فرعی در اثر نظامی فراوان وجود دارد.

بنابر نظر پرفسور نعمانی که یکی از اصول حماسی رزمی را تصویرگری موزیک جنگ می‌داند تا رجزخوانان به میدان آمده و رجز بخوانند را باید شورانگیز و مهیج بیاید در شرفنامه از این نکات و دقایق به درجه کمال موجود است (نعمانی، ۱۳۶۶: ۵۹)؛ برای نمونه توصیف جنگ دارا و اسکندر که:

برآمد ز قلب دولشکر خروش رسید آسمان را قیامت به گوش

(شرفنامه، ۱۳۸۶: ۱۳)

گرچه اصرار در آوردن توصیفات و آراستن صحنه‌ها گاه سبب می‌شود که به وحدت و کلیت قصه خلل وارد شود و سیاق روایت از دست برود؛ اما همین عدم تقید به پیروی از روایتی مضبوط و مدون است

که نظامی را مجال هنرمندی داده است؛ از جهتی دیگر چون در روایت نظامی همه‌چیز و هر مقوله‌ای را در کتاب خود گنجانیده، روایت او مرقعی رنگارنگ و گاه ناهمگون از توصیف بزم و رزم و پند را باهم به کار می‌برد؛ بنابراین می‌بینیم که داستان اسکندر در *شرفنامه* توصیف رزم و بزم برخلاف آنچه در داستان اسکندر *شاهنامه* آمده درهم تنیده‌تر است که در حین رزم نیز بزم هم برپا می‌شود؛ حال اینکه چنین شگردی در *شاهنامه* وجود ندارد که رزم و بزم درهم تنیده باشد.

این گسترش‌ها و افزایش‌ها همچنین در آغاز و پایان کتاب نیز دیده می‌شوند. مقدمه‌چینی مفصلی که نظامی در ابتدای *شرفنامه* در حدود ۸۲۱ بیت آورده، در مقایسه با حجم کلی داستان فردوسی قابل توجه است؛ همچنین در پایان *شرفنامه* ابیاتی دارد در ستایش ممدوح که نشانگر افزوده‌های برون‌متن هستند. وقایع همان قاعده «تراگونگی افزایشی» یا «شگرد گسترش» هستند؛ خود گویای این است که نظامی در ارتباط با اثر فردوسی از شگرد «گسترش» استفاده کرده است؛ هرچند وجود تفاوت‌هایی کلی میان آن دو سبب شده است تا مجموعه‌ای از جانشینی‌ها و تغییرات درونی در اثر وی هم مشاهده شود که براساس دیدگاه ژنتی به آن «تراوجهیت» گفته می‌شود که به بررسی نحوه بیان روایتی و دراماتیکی در ادبیات و هنر می‌پردازد. در تبدیل «پیش‌متن»‌ها به «بیش‌متن»‌ها گاهی این دو شیوه به‌هم تبدیل می‌شوند. تبدیلات برون‌وجهی و گاه تبدیلات در حوزه درون‌وجهی اتفاق می‌افتد. بر این اساس می‌بینیم که در این دو اثر شیوه روایت‌گری فردوسی در بخش‌هایی متفاوت از نظامی است.

با توجه به دیدگاه «تراوجهیت» ژرار ژنت خواهیم دید که ویژگی بازگفت داستان سنتی در دو اثر *اسکندرنامه* فردوسی و *شرفنامه* نظامی، رعایت «نظم رخدادها» در متن است، وجود دارد که هر مؤلفی به دلایل فکری و سبکی و روایی خود، اصول و قواعدی برای روایت‌پردازی خویش برگزیده است.

فردوسی با توجه به رعایت انتظارات خوانندگان حماسه، تمرکز خود را بر روند رخدادها و کنش‌ها متمرکز می‌کند و از حضور آشکار در متن به‌عنوان راوی می‌پرهیزد. زاویه دید فردوسی «دانای کل خنثی» (اخوت، ۱۳۷۱) است.

فردوسی کمتر خود را در روایت نشان می‌دهد و جز در چند صحنه کوتاه، همانند آغاز و پایان داستان، به‌طور مستقیم با خواننده حرف نمی‌زند. این مسئله جنبه نمایشی‌تری به روایت وی داده است (مدبری، ۱۳۸۷: ۲۴)؛ همچنین، رعایت نظام مبتنی بر علیت در *شاهنامه* سبب شده است که «واقع‌نمایی» در آن رعایت شود. این عوامل روایت وی را با اصول حاکم بر روایت‌های حماسی منطبق کرده است؛ اما هرچند شیوه نقل داستان‌های *شرفنامه*، نقل از زبان سوم‌شخص است و بیشتر اوقات نظامی به این بسنده می‌کند که بگوید

داستان از قول «گزارنده نامۀ خسروی»، «گزارنده درج دهقان‌نورد»، «گزارنده نقش دیبای روم»، «گزارش گر دفتر خسروان» و... روایت می‌کند؛ اما در پاره‌ای موارد نیز اظهار می‌کند که داستان را چنان که شنیده است، بازمی‌گوید یا از زبان خویش می‌آورد. به هر روی اثر نظامی دارای روایت «دانای کلّ مطلق» است و خود قصه‌پرداز در جای‌جای روایت داستانی حضور دارد و مستقیم با خواننده به گفتگو می‌نشیند (ر.ک: بند ۶؛ بند ۳۱؛ بند ۵۸؛ بند ۴۵). (اخوت، ۱۳۷۱) پند و اندرزهای زیاد، چند و چون در مورد درستی و نادرستی گزارش‌های گوناگون و توجیه خوانندگان در برخی موارد و نمونه‌هایی از حضور مداوم راویان در متن است که روایت را به‌سوی روایت تعلیمی و تاریخی می‌کشاند.

نظامی در داستان‌های *شرفنامه* چندان به واقع‌نمایی در متن پایبند نیست؛ همین عدم پایبندی به رعایت ترتیب تاریخی در سفرهای اسکندر در *شرفنامه* به او این امکان را داده است تا وسعت عرصه او را چندین برابر بیشتر از آنچه در تاریخ یا «پیش‌متن» هست، توسعه دهد و در خلال آن چیزی از رویدادهای عصر خود را نیز در این روایات منعکس نماید چنان‌که همین گسترش داستان و وجود عناصری خارج از زنجیره رویدادها و گزاره‌ها، همانند سخنان طولانی راوی و شخصیت‌ها، وصف بی‌مورد و زیاده از حد اشخاص داستان یا جزئیات صحنه‌پردازی (بند ۱۷؛ بند ۱۸؛ بند ۳۲؛ بند ۴۹؛ بند ۴۵؛ بند ۲۹)، از مواردی است که در روایت نظامی وقفه ایجاد کرده و واقع‌نمایی اثر را تضعیف کرده و آن را از روایت داستانی دور ساخته است؛ زیرا در روایت نظامی بیش از اینکه هدف، پایبندی به طرح حوادث باشد، اهداف جانبی همانند به-کارگرفتن نظر فلسفی و دینی خود و سنجش وقایع به ترازوی عقل و گسترش بینش ژرف عرفانی و زیبایی‌آفرینی و استفاده از زبان ادبی، پندگویی و... مدنظر است (زرّین‌کوب، ۱۳۸۳: ۱۷۵).

این موارد سبب شده است که روایت فردوسی به روایت داستانی و تا حدود اندکی در بخشی از صحنه‌ها به روایت نمایشی نزدیک‌تر باشد؛ درحالی‌که روایت‌گری نظامی در بخشی از آثار تحت تأثیر روایت آثار تعلیمی و جنبه اندیشگی آن وسیع‌تر است در این اندیشه و برای پی‌ریزی مدینه فاضله است و درصدد است تا انسان را از رؤیای باورهای گمراه‌کننده پیشین برهاند و در پی ارج نهادن به عقل و خرد است. او خواستار وسعت و عظمت آیین محمدی و دین مبین اسلام است و این موضوع جنبه داستانی اثر نظامی آن دور را کم‌رنگ کرده است.

از دیگر انواع تراگونگی در متون، تغییرات (ملیت، زبان و موارد دیگر) شخصیت‌های آنان است که در این اثر نیز دیده می‌شود. این تفاوت‌ها در نژاد، نسب، سن و شخصیت اسکندر نیز نمود یافته است (نامور مطلق، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۴).

فردوسی اسکندر را از نژاد شاهان ایران می‌داند و گرچه «در جای‌جای گزارش احوال اسکندر عباراتی حاکی از تقبیح این جوان جسور و زیاده‌طلب بیان می‌کند؛ ولی در مجموع ستایش‌ها و بزرگداشت‌ها بر تقبیح‌ها فزونی دارد.» (کیوانی، ۱۳۷۷: ۳۶۸)؛ به عبارت دیگر، دید فردوسی در *اسکندرنامه* در مورد اسکندر مثبت است. فردوسی به‌طور آشکار درباره سن اسکندر سخن نگفته است؛ ولی وجود نشانه‌هایی در متن مشخص می‌کند که عمر او را کوتاه می‌داند؛ برای نمونه، اسکندر در یکی از سفرهایش بر درخت گویایی می‌گذرد و او مرگ زودهنگام اسکندر را پیشگویی می‌کند:

ز شاهیش چون سال شد بر دو هفت ز سخت بزرگی بیایدش رفت

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۵۲۹/۸۷۱)

نظامی به سه ویژگی پادشاهی، پیامبری و حکیمی اسکندر اعتقاد دارد و این نگرش او برگرفته از منابع اسلامی-ایرانی است که در پیوند با آرمان اخلاقی نظامی چهره‌ای ویژه به اسکندر بخشیده و او را به ذوالقرنین، پیامبری دادگر، مصلح، گسترنده آیین وحدانی و اندیشمندی دوست‌دار دانش‌تبدلی کرده است. نظامی اسکندر را با چهره‌های متفاوت پیامبر، حکیم و... معرفی می‌کند؛ چون او بیشتر در صدد معرفی اسکندر در سیمای فیلسوفی فرمانروا و پیامبری دعوت‌گر است (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۱۷۰)

بنابه گفته نظامی در نسبت اسکندر اختلاف و داوری بسیار است، اما او تمام روایات را بررسی کرده و ظاهراً روایت درستی ندیده و هیچ‌یک را قبول نکرده است و با بیان سه روایت متمایز در مورد نسب اسکندر او را فرزند فیلقوس رومی «نوه‌زاده عیص اسحاق بن ابراهیم خلیل» می‌داند (شرفنامه، ۱۳۸۶: ۱۱۳):

درست آن شد از گفته هر دیار که از فیلقوس آمد آن شهریار

(نظامی، ۱۳۸۱: ۸۵۳/۶۵۹)

به سن او تصریح نمی‌کند و همانند پیش‌متن با نشانه‌هایی، کوتاهی عمر او را یادآور می‌شود؛ همانند زمانی که اسکندر در نبرد با دارا مردد است. او از تفرالی که در شکارگاه در جنگ دو کبک یکی را به‌نام خودش و دیگری را به‌نام دارا می‌زند، به پیروزی خود بر دارا اطمینان می‌یابد. پرنده اسکندر پیروز می‌شود؛ اما بی‌درنگ عقابی او را شکار می‌کند و مغز پرنده پیروز به وسیله عقاب پریشان می‌گردد؛ این موضوع اسکندر را آزرده می‌کند و بدو می‌فهماند که عمر کوتاهی خواهد داشت:

بدانست کاقبال یاری دهد به دارا درش کامکاری دهد

ولیکن در آن دولت کامکار نباشد بسی عمر او پایدار

(همان: ۱۶۰۱-۱۶۰۰/۶۸۵)

تراگونگی شخصیت اصلی (اسکندر) در *سرفنامه* تأثیرگذاری زیادی دارد و تغییرات بسیار بارزی در ساختار و محتوای کلی آن ایجاد کرده است.

۴. نتیجه گیری

با بررسی روابط میان‌متنی (هم‌حضور) *سرفنامه* نظامی و *اسکندرنامه* فردوسی مشخص می‌شود که *اسکندرنامه*‌های منظوم فارسی متونی هستند که هم‌حضور معنایی دارند و در شکل‌گیری یکدیگر مؤثر بوده‌اند، بنابراین می‌توان *اسکندرنامه* فردوسی را به‌عنوان پیش‌متن و عامل تأثیرگذار بر متون پس از خود و در ارتباطی این متون با یکدیگر از راه هم‌حضور و تأثیر و تأثر برهم بررسی کرد. هم‌حضور (بینامتنیت) در *اسکندرنامه* نظامی و فردوسی از دو راه صریح و ضمنی صورت گرفته است. از نشانه‌های هم‌حضور آشکار اشاره شاعر به راویان و پیش‌متن در آغاز رخدادها و وام‌گیری‌ها و نقل روایت‌های آشکار از آن او است. وجود تلمیح‌ها و اشاره‌ها به بخش‌هایی از سرگذشت اسکندر که با ارجاع به پیش‌متن‌ها قابل فهم است، از نشانه‌های بینامتنیت ضمنی است. بخش دیگری از ارتباط میان‌متنی آن‌ها را تأثیر و تأثر و چگونگی و میزان آن مشخص می‌کند.

با وجود تأثیرپذیری آشکار *اسکندرنامه* نظامی از *اسکندرنامه* فردوسی، اما احساس می‌شود که نظامی آگاهانه در پی تغییر و تراگونگی بوده است. تراگونگی در این اثر از راه فرایند گسترش، یا شگرد افزایشی صورت گرفته است. در فرایند گسترش، نظامی ویژگی‌های سبکی، ادبی و مضمونی را به کار خود افزوده است که شامل حکایت‌های ضمنی، افسانه‌اندروزها، مناظره، اندرز و مضامین تعلیمی و غنائی، تصویرپردازی‌های ادبی و هنری و... است. از دیگر انواع تراگونگی، تغییرات محتوایی همانند تغییر در نژاد، نسب و شخصیت اسکندر و نیز در حوزه روایت‌گری است. روایت فردوسی افزون بر اینکه جنبه داستانی بیشتری نسبت به اثر نظامی دارد، در برخی موارد به روایت نمایشی نیز نزدیک است؛ اما روایت نظامی بیشتر تحت تأثیر روایت آثار تعلیمی و مبتنی بر جنبه اندیشگی است و این موضوع جنبه داستانی روایت نظامی را کم‌رنگ کرده است.

کتابنامه

- آلن، گراهام (۱۳۸۵)، بینامتنیت، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.
 احمدی، بابک (۱۳۸۵)، *ساختار و تأویل متن*، چاپ هشتم، تهران: مرکز.
 اخوت، احمد (۱۳۷۱)، *دستور زبان داستان*، اصفهان: فردا.
اسکندرنامه (۱۳۸۶)، به کوشش ایرج افشار، تهران: چشمه.

- بیگللی، غلامحسین (۱۳۶۶)، *چهره اسکندر در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی*، چاپ اول، تهران: آفرینش.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۰)، *ایران باستان*، جلد دوم، چاپ پنجم، دنیای کتاب.
- ثروتیان، بهروز (۱۳۸۶)، *شرفنامه نظامی*، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، *پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد*، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- سلدن، رامان (۱۳۸۴)، *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹)، *انواع ادبی*، تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۲۵)، *حماسه‌سرایی در ایران*، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۷۰)، «ملاحظات درباره داستان اسکندر مقدونی و اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی»، *مجله ایران‌شناسی*، شماره ۱۱، صص ۴۶۹-۴۸۱.
- (۱۳۷۹)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، تهران: پیمان.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۱۷)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: اقبال.
- کیوانی، مجدالدین (۱۳۷۷)، *اسکندرنامه*، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد هشتم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد.
- مارتین، والاس (۱۳۸۲)، *نظریه‌های روایت*، ترجمه محمد شهباز، تهران: هرمس.
- مدبری، محمود و نجمه حسینی سروری (۱۳۸۷)، «از تاریخ روایی تا روایت تاریخی»، *نشریه گوه‌رگویا*، سال دوم، شماره ۶، صص ۱-۲۸.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۵)، *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه مه‌رمان مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (۱۳۷۷)، *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*، تهران: کتاب مهناز.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۴)، *متن‌های درجه دو*، خردنامه، *ضمیمه فرهنگی اندیشه*، شماره ۵۹.
- (۱۳۸۶)، «ترامنتیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۵۶، صص ۸۳-۹۸.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۱)، *خمسه نظامی گنجه‌ای*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ویلکلن، اولریش؛ یوجین برزا (۱۳۷۶)، *اسکندر مقدونی*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- یار شاطر، احسان (۱۳۷۳)، *تاریخ مکی ایران*، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

Archive of SID